

## تمرین ساکسیفون به جای حضور مقابل دوربین

درگیری لفظی کارگردان و بازیگر در نشست خبری فیلم «شمال از جنوب غربی»

نشست خبری فیلم «شمال از جنوب غربی» در دقایقی به جنگال کشیده شد. ماجرا با اعتراض امیررضا دلآوری، یکی از بازیگران فیلم آغاز شد. دلآوری پاسخ به پرسشی انتقادی درباره فیلمنامه را مقدمه‌ای بر اعتراض قرار داد و گفت: «در این فیلم با بی‌تعهدی که از جانب کارگردان و تهیه‌کننده شروع شد و قرار بود از ۲۵ پروژۀ کلید بخورد و ۲ ماه و نیم تا ۳ ماه طول بکشد، پروژه به علت ناهماهنگی‌ها دیر کلید خورد و عقب افتاد؛ پس از کلید خوردن، من به پروژه دیگری متعهد شده بودم که پس از اتمام این فیلمبرداری در زمان مقرر که توسط کارگردان بیان شده بود به آن پروژه پیوستم و کارگردان به این تصمیم رسید که مرا زودتر در فیلم بکشد.»

### نباید در میانه پروژه ما قرارداد تازه می‌بستید

حمید زرگرزاد، کارگردان «شمال از جنوب غربی» در پاسخ به سخنان امیررضا دلآوری، گفت: «ما با یک گروه ۲۰ نفره این فیلم را تولید کردیم و اتفاقاتی خواسته و ناخواسته در طول تولید اثر رخ می‌دهد و سبب می‌شود پروژه به تأخیر بیفتد. من با نهایت احترام با شما برای این پروژه هماهنگ شدم و بنا بود که پیش برویم و شما نباید وسط این پروژه، قرارداد دیگری می‌بستید. در نهایت من از انتخاب بازیگر این نقش راضی بودم و مشکلی نداشتم.»

### مشکل از تأخیر پروژه بود، نه تعهد کاری من

توضیحات کارگردان از سوی بازیگر فیلمش بی‌پاسخ نماند و امیررضا دلآوری گفت: «بنده وسط قرارداد شما، قرارداد دیگری نیستم. قرارداد من ۲۵ ماه بسته شد و قرار بود ۲ ماه و نیم تا ۳ ماه تصویربرداری داشته باشیم، اما کار شما عقب افتاد. من حتی ۴ ماه بعد یعنی از ۱۰ تیر ماه سر کار بعدی در تهران رفتم و با خود می‌گفتم که حتماً تا آن زمان همه چیز تمام می‌شود. حتی در صحبت‌هایم با آقای مددکار گفتم که اگر تا ۱۰ تیر می‌رسید، در خدمت شما باشم. به یاد دارید که من در ویلا می‌نشستم و تمرین ساکسیفون می‌کردم ولی از من باچه‌ها ساکنان نمی‌گرفتند.»

### دشواری‌های تولید

در نهایت مهدی مددکار، تهیه‌کننده فیلم کوشید تا میانه کار را بگیرد و به دشواری‌های تولید فیلم جنگلی اشاره کند. او گفت: «وقتی در شهرک سینمایی هستی، همه چیز مشخص است اما ما یک روز آمل بودیم و روز بعد در ساری تصویربرداری داشتیم. همین موضوع کار را سخت می‌کرد. به همین دلیل نتوانستیم کار را در زمان مقرر انجام بدهیم.»



امیر آقایی در میانه‌های جنگال امیررضا دلآوری را به آرامش دعوت کرد.



## سکانس از فیلمنامه خانی از فیلم‌های بخش مسابقه سینمای ایران

# روزی صد بار تو ذهنم بهت شلیک کردم...

احمد رفیع‌زاده از معدود فیلمنامه‌نویسان سینمای ایران است که همچنان به این حرفه ادامه می‌دهد. امسال او با فیلم «خانی» در جشنواره حضور دارد؛ تریلری روانشناسانه درباره مواجهه یک زن با ترس‌هایش. رفیع‌زاده در نوشتن این زیر ژانر، تجربه‌های متنوعی در سینما و تلویزیون داشته است و حالا «خانی» بعد از تجربه‌های او اتفاق تازه‌ای به نظر می‌رسد. فریدون نجفی، خانی را کارگردانی کرده و محمد کمالی پور تهیه‌کننده آن است. سارا بهرامی، سعید آقاخانی و آناهیتا افشار بازیگران اصلی خانی هستند. رفیع‌زاده یک سکانس از فیلمنامه خانی را برای انتشار در ویژه‌نامه جشنواره انتخاب کرده است.

زنمت قباد می‌زنت... په از همین راهی که اومدی برگرد و برو...  
 خرس بی تفاوت به خانی، روی زمین دراز می‌کشد و گردن خم می‌کند و سرش را روی زمین می‌گذارد.  
 خانی: چیکار می‌کنی؟  
 خانی که می‌بیند خرس رفتنی نیست با گرفتن اسلحه به سمت حیوان سعی می‌کند تا خرس را بترساند تا از آنجا برود...  
 خانی: (با مکث) پاشو حیوان منو عصبانی نکن... می‌گم پاشو.  
 خرس همچنان روی زمین لمیده... خانی که وضع را اینگونه می‌بیند گلنگدن را می‌کشد و تفنگ را مسلح می‌کند.  
 خانی: بالا از اینجا برو تا پی تو نگر فتن...  
 «و با دیدن بی‌تفاوتی خرس»  
 خانی: دارم می‌گم پاشو برو لعنتی...  
 خانی با گفتن این حرف رو به آسمان شلیک می‌کند و خرس با صدای گلوله، آرتا و تیدا که بیدار شده‌اند از چادر خرس‌ها و کلاخ از خارج تصویر، نشان از وحشت زده شدن آنها دارد. آرتا و تیدا که بیدار شده‌اند از چادر بیرون می‌آیند. تیدا که ترسیده گریه می‌کند. خانی دخترش را بغل می‌گیرد.  
 خانی: چیزی نیست... چیزی نیست... می‌گشتی... منم

خانی: نباید می‌بومدی؟ گفته بودم دیگه اینجا برنگرد. خرس با ناله‌های خفیفی که انگار خواهد خود را برای خانی لوس کند، به سمت خانی جلو می‌آید که خانی اسلحه را به سمت او می‌گیرد تا مانع پیش آمدن حیوان شود...  
 خانی: جلونیا  
 حیوان با اینکه اسلحه را در دست خانی می‌بیند نه به او حمله می‌کند و نه فرار می‌کند. خرس فقط با پوزه مالیدن به وسایل خانی می‌خواهد احساس خود را به او نشان بدهد...  
 خانی: (آهسته توری که بچه‌ها را بیدار نکند) گفته بودم برگردی اینجا یا ایلپاتیا می‌زنت یا خودم...  
 خرس با ناله‌های پیوسته زیر لب، همچنان دلبری می‌کند.  
 خانی: (آهسته توری که بچه‌ها را بیدار نکند) برگشتی چیو یادم بندازی؟ که چطور از توی تله شکار چیا نجاتت دادم... یا چطور دامونموزم گرفتی...  
 خرس می‌خواهد جلوتر بیاید که خانی این بار با صدای بلند مانع او می‌شود.  
 خانی: می‌گم جلونیا، می‌زنت به خدا... (با مکث) بعد دامون روزی صدبار تو ذهنم بهت شلیک کردم...  
 «نگاه خرس پر از اشک شده»  
 خانی: این طوری نیگام نکن... نباید برمی‌گشتی... منم

شب / داخلی - خارجی / چادر خانی - محل اسکان خانی  
 خانی بین بچه‌هایش خوابیده. صدای حیوانی که بیرون چادر راه می‌رود، او را از خواب بیدار می‌کند. در بیرون چادر و اطراف ماشین خرس را می‌بینیم که بدون آنکه بخواهد خسارتی به چیزی بزند، ملتمسانه پوزه‌اش را به بدنه ماشین خانی می‌مالد. خرس نفس‌های حیوان این بار برعکس دفعه قبل برای خانی آشناست. خانی ابتدا خود را به نشنیدن می‌زند. کاملاً معلوم است که بغض راه گلویش را بسته و نمی‌خواهد واکنشی به خرس نشان بدهد. خرس در بیرون دست‌بردار نیست و در حالی که ماشین را دور می‌زند پایش به چیزی برخورد می‌کند و سر و صدا راه می‌اندازد. خانی که می‌بیند الان خرس بچه‌ها را بیدار می‌کند، تفنگش را برمی‌دارد. از خرس خبری نیست. طولی نمی‌کشد که او با شنیدن صدای چیزی از آن سوی ماشین، محتاط و با قدم‌هایی شمرد، ماشین را دور می‌زند و با وجود این، اثری از حیوان نمی‌بیند. خانی برای لحظه‌ای می‌ایستد و با شنیدن صدایی از پشت سر، به آرامی باز می‌گردد و خرس را پشت سر خود می‌بیند. حال خرس و خانی در مقابل هم و در فاصله چند قدمی از هم ایستاده‌اند و به هم نگاه می‌کنند. چشمان هر دوی شان برق می‌زند...